

نصویر ابو عبد الرحمن الکوردی

منتخب القراء الثقافى

[www.iqra.ahlamontada.com](http://www.iqra.ahlamontada.com)



# سوره های

ترجمه و تفسیر  
صفحه التفاسیر

مؤلف

محمد علی صابونی

مترجم

سید محمد طاهر حسینی

لنحمیل انواع الکتب راجع: (مُنْقَدَى إِقْرَأَ النُّقَافَى)

پدای دانلود کتابهای مختلف مراجعه: (مُنْقَدَى إِقْرَأَ النُّقَافَى)

بۆدابهزاندنی چۆریها کتیب:سەردانی: (مُنْقَدَى إِقْرَأَ النُّقَافَى)

[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)



[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)

للکتب ( کوردی , عربی , فارسی )

تفسیر سورہی

# یس

«برگرفته از تفسیر صفوة التفاسیر»

\* مرکز بخش \*

مخندج - مخ فردوسی - سه راه نمکی

پاساژ وریشه طبقه پایین کتابسرای راهنما

تلفن: ۳۲۸-۸۸۷

مؤلف:

محمدعلی صابونی

مترجم:

سید محمدطاهر حسینی



نشر احسان

صابونی، محمدعلی، ۱۹۲۶ - م.  
 [صفوة التفاسیر: تفسیر القرآن الکریم، جامع بین الماثور و المعقول. فارسی.  
 برگزیده]  
 تفسیر سورہ یس "برگرفته از تفسیر صفوة التفاسیر" مؤلف محمدعلی صابونی؛  
 مترجم محمدطاهر حسینی. -- تهران: احسان، ۱۳۸۴.  
 ۴۷ ص.

ISBN: 964-356-502-5

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیما.  
 کتابنامه به صورت زیر نویس.  
 ۱. تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. ۲. تفاسیر (سورہ یس)، الف. حسینی،  
 محمدطاهر، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: تفسیر صفوة التفاسیر. د. عنوان:  
 صفوة التفاسیر تفسیر القرآن الکریم، جامع بین الماثور و المعقول... و برگزیده.  
 ۲۹۷/۱۷۹ BP ۹۸/ص ۲ ص ۷۰۴۲۱۳  
 [۲۹۷/۱۸] ۱۳۸۴ [BP ۱۰۲/۶۸۲]  
 کتابخانه ملی ایران  
 ۸۴-۲۸۳۶۷

## تفسیر سورہ یس برگرفته از تفسیر صفوة التفاسیر

مؤلف:	محمدعلی صابونی
مترجم:	سید محمدطاهر حسینی
ناشر:	نشر احسان
تیراژ:	۶۰۰ جلد
نوبت چاپ:	اول - ۱۳۸۴
چاپ:	چاپخانه فردین
قیمت:	۵۰۰ تومان

➤ فروشگاه شماره ۱: تهران - خیابان انقلاب - رویروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

➤ فروشگاه شماره ۲: تهران - خیابان ناصر خسرو - کوچه حاج ناب - شماره ۱/۱۱ - تلفن: ۳۳۹۰۲۷۵۰

صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵



نشر احسان

ISBN: 964-356-502-5

شابک: ۹۶۴-۳۵۶-۵۰۲-۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



### پیش درآمد سوره

\* سوره ی «یس» مکی است و سه موضوع اساسی را در بردارد، که عبارتند از: «ایمان به زنده شدن و حشر، داستان اهل قریه و دلایل و براهین بر یگانگی پروردگار عالمیان».

\* سوره با قسم به قرآن در مورد درستی وحی و صدق رسالت حضرت محمد ﷺ شروع شده است. بعد از آن بحث کفار قریش را پیش کشیده است که در گردنکشی و گمراهی غرق شده بودند و سرور پیامبران، محمد بن عبدالله را تکذیب می کردند. لذا عذاب و انتقام خدا آنان را فرا گرفت.

\* بعد از آن طبق روش قرآن در به کارگیری قصه ها برای پند و عبرت، داستان اهل قریه ی «انطاکیه» را مطرح می کند که پیامبران را تکذیب کردند، تا قریش از عاقبت تکذیب وحی و رسالت بر حذر باشند.

\* وضع دعوتگر با ایمان، «حبيب نجار» را بازگو می کند که قوم خود را اندرز داد، اما او را به قتل رساندند و خدا او را در بهشت جای داد، ولی خدا به مجرمین فرصت نداد، بلکه فریاد و صدایی شدید و بنیان برانداز آنها را در ربود و هلاک نمود.

\* سوره دلایل قدرت و یگانگی «خدا» را در این گیتی پر از شگفتی مورد بحث قرار داده، از منظره ی سرزمین خشکی که حیات در آن می دمد شروع کرده،

آنگاه از منظره‌ی شب که روز از آن جدا می‌شود و به صورت بسیار تاریک درمی‌آید سخن گفته است. سپس منظره‌ی آفتاب را مطرح کرده است که به قدرت خدا در فلک و مدار خود در حرکت است و هرگز از آن تخطی نمی‌کند. بعد از آن وضع ماه را پیش کشیده است که در منازل خود درجات را می‌پیماید. بعد از آن کشتی بارگیری شده را مورد بحث قرار داده است که نسل‌های اولیه‌ی بشر را دربردارد. تمام اینها دلایل روشن بر قدرت خدای عزوجل می‌باشند.

\* بعد از آن به بحث درباره‌ی قیامت و هول و هراسش پرداخته و موضوع دمیدن نفخ را پیش کشیده و از نفخه‌ی حشر و نشر سخن به میان آورده است که در خلال آن انسان‌ها از قبر برمی‌خیزند، و درباره‌ی اهل بهشت و اهل دوزخ داد سخن داده و تفاوت مؤمنان و تبهکاران را در آن روز پر هراس یادآور شده است که نیکبختان در باغ‌های پر نعمت مستقر می‌شوند و شقاوت‌مندان در درک دوزخ جا می‌گیرند.

\* سوره با بحث در مورد یک موضوع اساسی، یعنی موضوع «بعث و جزا» و اقامه‌ی دلایل و برهان پیرامون تحقق آن خاتمه می‌یابد.

**نامگذاری سوره:** این سوره به «سوره یس» موسوم است؛ چون خدای متعال سوره‌ی شریف را با آن افتتاح کرده است و افتتاح سوره با آن نشان‌دهنده‌ی اعجاز قرآن است.

**فضیلت سوره:** پیامبر ﷺ فرموده است: «هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن عبارت است از سوره یس، آرزو می‌کنم در قلب یکایک اتمم جا بگیرد.»<sup>(۱)</sup>





خداوند متعال می فرماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس ﴿۱﴾ وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳﴾ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴﴾ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۵﴾ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿۶﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۷﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿۸﴾ وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۹﴾ وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ ﴿۱۱﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴿۱۲﴾ وَ اضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۱۳﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿۱۴﴾ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿۱۵﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ ﴿۱۶﴾ وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۱۷﴾ قَالُوا إِنَّا تَطِيرُنَا بِكُمْ لَيْنٌ لَمْ تَنْتَهُوا لِعِزْمَتِكُمْ وَ لَيْسَ سَتَكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸﴾ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿۱۹﴾ وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۰﴾ اتَّبِعُوا مَنِ لَا يُسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۲۱﴾ وَ مَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَهِهُ تُرْجَعُونَ ﴿۲۲﴾ ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لَا يُنْقِذُونِ ﴿۲۳﴾ إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۲۴﴾ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴿۲۵﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿۲۷﴾ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿۲۸﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿۲۹﴾ يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۰﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ

أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾ وَإِنْ كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٢٢﴾

از آیهی (۱) تا آخر آیهی (۳۲)

\*\*\*

**معنی لغات:** ﴿أَغْلَا لَا﴾ جمع غل به معنی زنجیری است که بر دست می‌بندند. دستبند. ﴿مَقْمَحُونَ﴾ سر را بلند کرده و چشم‌ها را برهم نهند و فرو بندند. اهل لغت می‌گویند: إقماح، یعنی سر را بلند کرد و چشمش را فرو بست. گفته می‌شود: «أَقْمَحَ الْبَصِيرَ» یعنی شتر بر سر آبخور سرش را بلند کرد و چشمانش را بست و از خوردن آب امتناع ورزید. (۱) «بِشْر» در توصیف کشتی می‌گوید:

و نحن على جوانبها قعود  
نغض الطرف كالإبل القماح (۲)

«ما در اطراف کشتی نشسته بودیم و همچون شتری که سرش را بالا می‌گیرد و چشمانش را می‌بندد، چشمانمان را بسته بودیم».

﴿سَدَا﴾ مانع و حایل بین دو چیز. ﴿فَعَزَّزْنَا﴾ تقویت کردیم. ﴿تَطِيرُنَا﴾ به شگون بد گرفتیم، و بدیمن می‌دانیم. ﴿خَامِدُونَ﴾ خاموش و مرده شدند، همچنان که آتش خاموش می‌شود.

**تفسیر:** ﴿یس﴾ حروف مقطعه‌ی اوایل سوره‌ها اعجاز قرآن را یاد آورند و بیانگر این مطلب هستند که قرآن از این حروف هجایی که با آن آشنایی دارند و با آن سخن می‌گویند، ترکیب یافته است. ولی نظم و ترتیب عجیب آن دلیل بر این است که از جانب خدا آمده است. (۳) ابن عباس گفته است: «یس» در لهجه‌ی «طی» به معنی «ای انسان» است. و عده‌ای نیز می‌گویند: یکی از نام‌های پیامبر

۱- به قاموس محیط ماده‌ی «قمح» نگاه کن. ۲- تفسیر طبری ۸/۱۵.

۳- به اول سوره‌ی بقره مراجعه شود.

است. و دلیل آنان گفته‌ی «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» است. و به گفته‌ی ابوبکر وراق یعنی «ای سرور بشر»<sup>(۱)</sup> «و القرآن الحکیم» قسم و سوگندی است از جانب خدا، و «الحکیم» یعنی محکم و استواری که تغییر و تبدیل بر آن عارض نمی‌شود و تناقض و ناروایی آن را فرا نمی‌گیرد. قرطبی گفته است: یعنی در نظم و معانی استوار است و خللی در آن رخ نمی‌دهد.<sup>(۲)</sup> ابوسعود گفته است: یعنی متضمن حکمت است و یا از لحاظ نظم اعجازانگیزش گویای حکمت است و شگفتی‌های حکمت را در بر دارد.<sup>(۳)</sup> خلاصه‌ی کلام این که خدا به این کتاب استوار که نظم و معانی بدیع و محکم و اعجازانگیز در بر دارد و شرایع و احکامش به آخرین درجه‌ی بلاغت و رسایی رسیده، سوگند یاد کرده است که محمد ﷺ از جانب او پیامبر است. در این قسمت تعظیم و احترام و منزلت پیامبر به طور شایسته آمده است: «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» جواب قسم است: یعنی ای محمد! به طور یقین تو از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت خلق آمده‌ای و جزو پیامبران هستی. ابن عباس گفته است: کفار قریش می‌گفتند: تو پیامبر نیستی و خدا تو را نزد ما نفرستاده است. لذا خدا به قرآن عظیم قسم یاد کرده است که محمد از جمله‌ی پیامبران است.<sup>(۴)</sup> «علی صراط مستقیم» تو بر طریقه و منهجی راست و درست قرار داری که در آن انحراف و کژی موجود نیست که عبارت است از دین اسلام؛ یعنی دین پیامبران پیشین که ایمان و یکتاپرستی را آوردند. طبری گفته است: یعنی همان‌طور که قتاده گفته است؛ بر مسلکی از هدایت قرار دارد که کجی در آن موجود نیست و عبارت است از دین اسلام.

۲- قرطبی ۴/۱۵.

۱- قرطبی ۵/۱۵.

۳- ابوسعود ۲۴۷/۴.

۴- قرطبی ۵/۱۵، طبری این مطلب را از قشیری نقل کرده است.

همچنان که قتاده می‌گوید.<sup>(۱)</sup> و نکره آوردن آن برای تفخیم و تعظیم است.<sup>(۲)</sup>

﴿تَنْزِيلُ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾ این قرآن هدایت‌دهنده از جانب پروردگار با عزت نازل شده است که در ملک خود مقتدر است و نسبت به مخلوق خود مهربان است.

﴿لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾ تا به وسیله‌ی این قرآن قومی را بر حذر بداری که به سبب به دراز کشیدن زمان فترت، پیامبر و کتابی بر آنان نیامده است. منظور از انذار این است که آنها را از عذاب خدا بترساند. ﴿فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ بدین سبب آنها از هدایت و ایمان غافلند و در تاریکی شرک و بت‌پرستی دست و پا می‌زنند. بعد از آن معلوم کرده است که آنها به سبب اصرارشان بر کفر و تکذیب پیامبران مستحق عذابند و می‌فرماید: ﴿لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ لام پیش درآمد قسم است. یعنی به خدا قسم به سبب اصرار آنان بر کفر و انکار، عذاب دوزخ بر اکثر آن جماعت مشرک مقرر شده است؛ زیرا تحت تأثیر یادآوری و بر حذر داشتن قرار نگرفتند، پس به همین سبب به آنچه آورده‌ای ایمان نمی‌آورند. بعد از آن خدا سبب ترک ایمان آنها را بیان کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ﴾ بحال مشرک را در گمراهی به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر و دستبند در دست دارد و دستش را به گردن آویخته و در همان حال سر را به طرف آسمان گرفته و آن را پایین نمی‌آورد. در جلالین گفته است: این تمثیل است. منظور این است که آنها ایمان را نمی‌پذیرند و در مقابلش سر خم نمی‌کنند.<sup>(۳)</sup> ابن‌کثیر گفته است: معنی آیه چنین است: ما این جماعت محکوم به شقاوت را مانند فردی قرار داده‌ایم که زنجیری در گردن دارد و دستش در زیر چانه به گردن بسته شده

۲- الاتصاف علی الکشاف ۲/۴.

۱- طبری ۹۷/۲۲.

۳- تفسیر جلالین ۳/۳۱۸.

است<sup>(۱)</sup> و به ناچار سر را بالا گرفته و به صورت «مقمح» درآمده است. «مقمح» یعنی آن که سرش را بالا گرفته است و با ذکر زنجیری که در گردن نهاده می شود از ذکر زنجیری که در دست نهاده می شود بسنده کرده است؛ چون غل به زنجیری که در دست و گردن نهاده می شود معروف است.<sup>(۲)</sup> ابوسعود گفته است: حال آنها را به حال انسانی تشبیه کرده است که زنجیر در گردن دارد. ﴿فهی إلى الأذقان﴾ زنجیرها به چانه ها منتهی می شوند، پس فرصت نمی دهند به حق بنگرند و نمی توانند گردن به طرف حق برگردانند. سر را خم نمی کنند، چشم ها را می بندند به طوری که تقریباً حق را نمی توانند ببینند و یا به طرفش بنگرند.<sup>(۳)</sup> ﴿وجعلنا من بین أیدیهم سداً و من خلفهم سداً﴾ ابوسعود گفته است: این دنباله و مکمل تمثیل است. یعنی در مقابلشان سد و مانعی بس بزرگ قرار داده ایم، و همچنین در پشت سرشان مانعی قرار داده ایم. ﴿فأغشیناهم فهم لا یبصرون﴾ به وسیله ی آن، دو پرده بر چشمان آنها قرار داده ایم، به همین سبب آنها اصلاً چیزی را نمی بینند؛ زیرا آنها در بین دو سد عظیم از جهالت و گمراهی محصور شده اند و از نگاه کردن و تعمق در دلایل و آیات محرومند.<sup>(۴)</sup> مفسران گفته اند: تمام اینها بیانگر آن است که راه ایمان بر آنان مسدود شده است و به افرادی تشبیه شده اند که راه رسیدن به مقصود از آنها مسدود شده است و نمی توانند به مقصود راه یابند.<sup>(۵)</sup> ﴿و سواء علیهم أنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون﴾ و آنان را چه بیم دهی و چه بیم ندهی برای آنان یکسان است؛ زیرا یادآوری و زنگ خطر و باز دارنده ها برای افرادی که گمراهی، پرده ای تیره بر عقلشان کشیده، و سرکشی و عصیان در قلبشان لانه کرده است، سودی ندارد. ﴿لا یؤمنون﴾ آنها به همین

۱- ذقن مفرد «أذقان» و محل تلاقی دو فک است. چانه.

۲- ابن کثیر ۳/ ۱۵۵.

۳- ابوسعود ۴/ ۲۴۸.

۴- ابوسعود ۴/ ۲۴۹.

۵- صاوی ۳/ ۳۱۹.

سبب ایمان نمی آورند؛ زیرا برحذر داشتن، قلب مرده را زنده نمی کند، بلکه فقط قلب زنده آمادگی پذیرفتن ایمان را دارد. بدین ترتیب خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده، و حقیقت سرکش و طغیان نهفته در نهاد آنان را برملا و کشف می سازد.

﴿إِنَّمَا تَذَرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ﴾ برحذر داشتن فقط برای شخصی مفید است که به قرآن ایمان داشته باشد و به آن عمل کند. ﴿وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ﴾ و بدون این که خدا را ببیند، از او بترسد. ابوحیان گفته است: ﴿وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ﴾ یعنی از خدایی می ترسد که به مهربانی و رحیمی متصف است. رحمت موجب امید است اما با این که از رحمتش آگاه است باز از او می ترسد، می ترسد نعمتش را از او بازگیرد. و معنی «بالغیب» یعنی در خفا و خلوت، و در وقتی که انسان از دید دیگری پنهان است. <sup>(۱)</sup> ﴿فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةِ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ چون از برحذر داشتن بهره گرفته است شایسته است به او مژده بدهند. یعنی ای محمد! به او مژده های بزرگ بده که خدا گناهان او را می بخشاید، و در آخرت پاداشی کریمانه در باغ های پر نعمت به او می دهد. ابن کثیر گفته است: ﴿أَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ یعنی پاداشی بسیار و فراخ، نیکو و زیبا که فقط در بهشت فراهم است. <sup>(۲)</sup> بعد از این که خدا مسأله ی رسالت را یادآور شد، مسأله ی حشر و نشر را خاطرنشان ساخته و می فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَحْيُ الْمَوْتَى﴾ ما مرده ها را برای حساب و جزا از قبرشان زنده می کنیم. ﴿وَنُكْتِبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾ طبری گفته است: یعنی آنچه را در دنیا اعم از اعمال صالح و ناصالح از پیش فرستاده اند، می نویسیم. ﴿وَأَثَارَهُمْ﴾ یعنی گام هایشان به سوی مسجد. <sup>(۳)</sup> در حدیث از جابر روایت شده که گفته است: «بنوسلمه خواستند در نزدیک مسجد سکنی گزینند که در آنجا فضای باز بود،

آنگاه پیامبر آگاه شد. پیامبر ﷺ گفت: ای بنو سلمه! در جای خود بمانید - دوبار آن را تکرار کرد - که گام‌هایتان نوشته می‌شود». آنگاه گفتند: اگر به نزدیک مسجد منتقل می‌شدیم، مسرور نمی‌گشتیم». <sup>(۱)</sup> ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ و هر چیز و هر امری از امور را در کتابی نوشته یعنی در صحیفه و نامه‌ی اعمال ثبت کرده‌ایم. مانند ﴿يَوْمَ يَدْعُوا كُلُّ أَنْاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ یعنی نامه‌ی اعمالشان که بر اعمال خیر یا شر آنها گواهی می‌دهد. و مجاهد و قتاده گفته‌اند: محل ثبت عبارت است از لوح المحفوظ. <sup>(۲)</sup> و ابو حیان گفته است: ﴿و نكتب ما قدموا﴾ یعنی امار آن را برمی‌داریم و می‌گیریم. از این رو احاطه‌ی علم خود بر اعمال آنان را به کتابت تعبیر کرده است که وسیله‌ی ضبط اشیاء می‌باشد. <sup>(۳)</sup> بعد از آن خدا داستان اهل قریه را که پیامبران را تکذیب کردند و در نتیجه خدا به وسیله‌ی صدایی گوش‌خراش آنان را به دیار نیستی فرستاده، آورده است و می‌فرماید: ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ﴾ داستان و قصه‌ی اصحاب القریه، «انطاکیه» را که در غرابت و شگفتی به صورت مثل بر زبان‌ها قرار دارد برای قومت که تو را تکذیب می‌کنند، بازگویی. ﴿إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ زمانی که پیامبرانی از جانب ما نزد آنها آمدند تا آنان را هدایت کنند. قرطبی گفته است، این قریه «انطاکیه» بود. و بنا به قول عموم مفسران خدا سه پیامبر به نام‌های «صادق»، «مصدق» و «شمعون» نزد آنها فرستاد، و به پیامبر ﷺ دستور داد آنها را از گرفتار شدن به سرنوشت اهل قریه که سه پیامبر از جانب خدا برای آنان مبعوث شد، برحذر بدارد. و بنا به قولی آنها قاصدان و پیامبران عیسی ﷺ

۱- اخراج از مسلم.

۲- راجع همان است که ما آورده‌ایم که به معنی نامه‌ی اعمال است، و ابن‌کثیر نیز آن را پسندیده

۳- البحر ۷/۳۲۵.

است.

بودند.<sup>(۱)</sup> ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا﴾ آنگاه که دو پیامبر را نزد آنان فرستادیم، اما با تکذیب آنها روبرو شدند. ﴿فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾ آنها را به پیامبر سوم تقویت کردیم. ﴿فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مَّرْسَلُونَ﴾ گفتند: ما از جانب خدا برای هدایت شما اعزام شده‌ایم. ﴿قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾ گفتند: شما بر ما برتری ندارید، و جز افرادی مانند ما چیزی نیستید، پس چگونه خدا به شما وحی کرده است نه به ما؟ ﴿وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ﴾ خدا وحی و رسالتی را نازل نکرده است. ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ﴾ شما در مورد ادعای رسالت جز جمعی دروغگو، چیزی نیستید. ﴿قَالُوا رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمَّرْسَلُونَ﴾ پیامبران در جواب آنها گفتند: خدا می‌داند که ما پیامبران خدا هستیم و به میان شما فرستاده شده‌ایم. و اگر جمعی دروغگو باشیم به شدیدترین وجه از ما انتقام می‌گیرد. ابن جوزی گفته است: در اینجا جواب را با لام مؤکد کرده است: ﴿لَمَّرْسَلُونَ﴾؛ چون در جواب منکران آمده است. به خلاف محل اول که خبر محض است.<sup>(۲)</sup> ﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ جز این که رسالت خدا را به شیوه‌ای روشن و جلی و بدون ابهام به شما ابلاغ کنیم، چیزی بر ما نیست، آنگاه اگر ایمان آوردید نیکبختی از آن شماست و اگر تکذیب کردید شقاوت و بدبختی نصیب شما می‌شود. ابوحیان گفته است: این بیان متضمن وعید است. و بلاغ را به ﴿المبین﴾ توصیف کرده است؛ چرا که «تبلیغ» را با آیات دال بر درستی اعزام و ارسال تبیین کردند. و معجزاتی که در این داستان از آنها استفاده شده است از قبیل بینا کردن کور مادرزاد و شفا دادن ابرص و زنده کردن مرده، نیز بیشتر «تبلیغ» را واضح‌تر و روشن‌تر کرده

۱- قرطبی ۱۴/۱۵ و به دلیل گفته‌ی ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾. این نظر که می‌گوید آنها فرستادگان عیسی بودند، مرجوح است؛ چون چنین گفته‌اش در مقابل کسی گفته می‌شود که خود را پیامبر خدا معرفی کند. در التسهیل نیز چنین آمده است.

۲- التسهیل ۱۶۱/۳



است.<sup>(۱)</sup> ﴿قَالُوا إِنَّا تَطِيرُنَا بَكْم﴾ مردم قریه گفتند: ما وجود شما و دعوت ناپسندتان به ایمان و ترک پرستش بت‌ها را به فال بد می‌گیریم و آن را نحس و بدیمن می‌دانیم. مفسران گفته‌اند: علت نحس و بدیمن دانستن پیامبران از جانب آنها این بود که پیامبران آنان را به دینی غیر از دین مرسوم می‌خواندند و آن را بیگانه و غریب می‌دانستند و از دیدگاه منحرفانه‌ی آنان زشت و نفرت‌انگیز می‌آمد، از این رو هر کس دعوت به چنین دینی می‌کرد او را نحس می‌دانستند و می‌گفتند: از آنچه ما را بدان می‌خوانید به خدا پناه می‌بریم.<sup>(۲)</sup> بعد از آن پیامبران را تهدید کرده و گفتند: ﴿لئن لم تنتهوا﴾ اگر از گفته‌ی خود و دعوت ما به دین یکتاپرستی و رها کردن دین خود، دست برندارید، ﴿لنرجنکم و لیسنکم منا عذاب الیم﴾ شما را تا سرحد مرگ سنگسار می‌کنیم و به بدترین وجه شما را به قتل می‌رسانیم. ﴿قَالُوا طَائِرُکُم مَّعَکُم﴾ پیامبران به آنها گفتند: بدیمنی و نحسی به سبب ما نیست، بلکه بدشگونی و نحسی از خود شما بوده و ناشی از کفر و گمراهی و اعمال نادرست خودتان می‌باشد. ﴿أئن ذکرتم﴾ شرطی است که جوابش به قرینه‌ی دلالت سیاق کلام حذف شده است. یعنی آیا اگر ما به شما تذکر بدهیم و نصیحت کنیم و شما را به توحید خدا دعوت کنیم، ما را بدیمن و نحس می‌پندارید و ما را به سنگباران کردن و عذاب تهدید می‌کنید؟ ﴿بل أنتم قوم مسرفون﴾ موضوع آن‌طور که شما گمان برده‌اید نیست، بلکه شما جماعتی هستید که به اسراف و زیاده‌روی در نافرمانی و تبه‌کاری عادت دارید. بدین ترتیب آنها را توبیخ و سرزنش می‌کنند. ﴿وجاء من أقصا المدینة رجل یسعی﴾ و از دورترین نقطه‌ی شهر مردی به نام «حبیب نجار» دوان دوان خود را رساند. ابن‌کثیر گفته است: مردم قصد کشتن پیامبران را کردند. آنگاه یک نفر از دورترین نقطه‌ی شهر

به شتاب آمد، تا آنها را از تصمیم خود منصرف نماید. این مرد «حبیب نجار» بود و شغلش حریربافی بود. اهل احسان و صدقه بود و نصف درآمدش را صدقه می داد.<sup>(۱)</sup> قرطبی گفته است: حبیب مردی جذامی بود. در دورترین نقطه‌ی شهر منزل داشت، و مدت هفتاد سال بود که به عبادت بت‌ها می پرداخت و از آنها التماس می کرد، شاید به او رحم کنند و مصیبتش را برطرف نمایند. اما التماس را اجابت نکردند. پس وقتی پیامبران را دید و او را به سوی خدا خواندند، گفت: دلیلی دارید؟ گفتند: بله، ما از خدای توانای خود مسألت می نماییم که سلامتی را به شما باز دهد. گفت: این امری است عجیب، من هفتاد سال است از این خدایان التماس می کنم که مرا شفا بدهند، اما نتوانسته اند، پس چگونه خدای شما آن را در یک روز شفا می دهد؟ گفتند: آری! خدای ما بر همه چیز قادرست. و این خدایان نه سودی می دهند و نه زبانی می رسانند. او ایمان آورد و آنها از خدا التماس کردند، و خدا او را شفا داد. پس وقتی قومش قصد کشتن پیامبران را کردند، با عجله خود را رساند و چیزی را بر زبان آورد که قرآن آن را بازگفته است:<sup>(۲)</sup> «قال یا قوم اتبعوا المرسلین» گفت: ای قوم! از پیامبران گرامی پیروی کنید که شما را به یگانگی خدا می خوانند. از این جهت گفته است: «یا قوم» که قلب آنها را به دست آورد و آنها را به قبول نصیحت متمایل کند. سپس به عنوان تأکید و بیان سبب، سخن را تکرار کرده و می گوید: «اتبعوا من لا یسألکم اجرا وهم مهتدون» از آن پیامبران صادق و مخلص پیروی کنید که در مقابل ایمان آوردن و هدایت شما اجرتی از شما نمی خواهند. و آنان بر راه هدایت قرار دارند و در مورد آنچه شما را به سویش می خوانند که عبارت است از

۱- مختصر این کثیر ۱۵۹/۳. از ابن عباس روایت است که نام آن مرد «حبیب نجار» بود.

۲- قرطبی ۱۵/۱۸، این روایت وهب است که قرطبی آن را ذکر کرده است.

یگانگی خدا، دارای بصیرتند. ﴿وَمَالِي لَا أُعْبِدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تَرْجِعُونَ﴾ در ارشاد آنان نرمش و لطف نشان داد و انگار به خود اندرز می دهد و برای آنان نیز همان چیز را می خواهد که برای خود می خواهد، و متضمن نوعی سرزنش است مبنی بر این که عبادت خالق خود را رها کرده اند. یعنی چه چیزی مرا از پرستش خالقم باز می دارد که مرا ابداع کرده است و سرانجام شما نزد او برمی گردید و بعد از مرگ هر کس را مطابق عملش پاداش یا کیفر می دهد؟ ﴿أَتَأْخُذُ مِنْ دُونِ آلِهَةٍ﴾ استفهام انکاری است. یعنی چگونه غیر از خدا، خدایانی را پرستش کنم که به حال پرستنده‌ی خود سود و زبانی ندارند؟ ﴿إِنْ يَرِدْ مِنَ الرَّحْمَنِ بَظَرٌ لَا تَغْنِ عَنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ آنها خدایان حقیر و بی ارزشند که اگر خدا بخواهد به من زبانی برسد و آنها برای من شفاعت کنند، شفاعتشان برای من سودی ندارد و آنها نمی توانند مرا نجات بدهند؛ چرا که آنها سنگ‌هایی هستند که نه می شنوند و نه سودی می بخشند و نه شفاعتی می کنند؟ ﴿وَلَا يَنْقُذُونَ﴾ و قادر نیستند مرا از عذاب برهانند. ﴿إِنِّي إِذَا لَفِيَ ضَلَالٌ مَبِينٌ﴾ من اگر غیر خدا را پرستش کنم و بت‌ها را به عنوان خدایان برگیرم، آشکارا زیانمند می باشم. و بعد از اندرز و تذکر دادن، اسلام خود را اعلام و ایمان خود را علنی کرده و گفت: ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾ من به خدایتان که شما را خلق کرده است ایمان آوردم، پس شما گفته‌ی مرا بشنوید و اندرزم را عملی کنید. مفسران گفته اند: بعد از این که به آنها چنان گفت و ایمان خود را علنی کرد، همگی بلافاصله به سوی او هجوم آوردند و او را کشتند، و هیچ کس نبود آزار آنها را از او دفع کند. <sup>(۱)</sup> طبری گفته است: به روی او پریدند و او را زیر لگد گرفتند تا جان سپرد. و عده‌ای نیز می گویند: او را تا مرگ سنگ باران کردند. <sup>(۲)</sup> ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ بعد از این که به شهادت رسید،

خدا به او گفت: در مقابل صدق ایمان و نائل آمدن به شهادت با شهیدان به بهشت داخل شو. ابن مسعود گفته است: آنها او را زیر پا گرفتند تا روده‌هایش از عقب بیرون ریخت. و خدا به او گفت: داخل بهشت شو. آنگاه وارد بهشت شد و از روزی‌های آن برخوردار شد و خدا ناخوشی و سختی و خستگی و اندوه دنیا را از او دور کرد. <sup>(۱)</sup> ﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ بعد از این که وارد بهشت شد و اکرام و بخشش خدا را در مقابل ایمان و شکیبایی خود مشاهده کرد، آرزو کرد که قومش از وضع او باخبر شوند، تا از نیکی فرجامش آگاهی یابند و گفت: ای کاش! قوم من می‌دانستند خدا به چه سببی گناهان مرا بخشیده و بهشت پر نعمت را به من عطا کرده است؟ ابن عباس گفته است: در حال حیات و بعد از مرگ قوم خود را نصیحت کرده است. <sup>(۲)</sup> ابوسعود گفته است: از این رو آرزو کرد قومش از حال او باخبر شوند که بر مبنای روش اولیا با دشمنانشان آنان را به توبه از کفر و ورود به ایمان و کسب ثواب وادار کرده باشد. <sup>(۳)</sup> ﴿وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُزْلِينَ﴾ بعد از او سربازانی از آسمان بر قومش نازل نکردیم. این بیان تحقیر و ناچیزی حال آنان را نشان می‌دهد. ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صِحَّةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾ کیفر آنها جز یک فریاد نبود که جبرئیل بر آنان برکشید فوراً عموم آنها مردند و بدون حرکت گشتند و نفس‌هایشان سرد شد و مانند آتش خاموش گشتند. مفسران گفته‌اند: آیه متضمن تحقیر نابودی آنها می‌باشد؛ چون آنها حقیرتر و ناچیزتر از آنند که خدا برای نابودیشان فرشتگان را مأمور کند. روایت است: بعد

۱- مختصر ۱۶۰/۳.

۲- این نظر ابن عباس است و صاحب کشاف گفته است: در حدیث مرفوع آمده است «نصح قومه حیاء مینا»، می‌گویم: مشهور آن است که این گفته‌ی ابن عباس می‌باشد.

۳- ابوسعود ۲۵۲/۴.

از قتل «حبیب نجار» خدا عصبانی شد و انتقام آنها را تعجیل کرد. به جبرئیل فرمان داد بر آنان فریاد بکشد، او هم بانگ برآورد و همه از دم مردند. پس وسیله‌ی نابودی آنها را نعره قرار داد. پس از آن خدا فرمود: «یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یستهزؤون» افسوس بر آنان که پیامبران خدا را تکذیب می‌کنند و منکر دلایل خدا می‌شوند. و حسرت به حال آنان، هر پیامبری که نزد آنان آمد، او را تکذیب کرده و مورد تمسخر قرار دادند. و عادت تبهکاران در هر زمان و مکانی همین است. در حاشیه‌ی بیضاوی گفته است: آنها مستحقند که بر خود افسوس بخورند یا بر حالشان افسوس خورده شود؛ چون بزرگی و شدت امر به حدی رسیده است که هرکس حال آنها را بنگرد که پیامبران را مسخره می‌کنند، به حالشان تأسف می‌خورد و می‌گوید: افسوس بر حال آن محرومان که ایمان را به کفر و سعادت را به شقاوت عوض کرده‌اند.<sup>(۱)</sup> آیه متضمن تعریض به کفار قریش است که سرور پیامبران را تکذیب کردند. بعد از این که حال کفار مکه را به حال اهل قریه تشبیه کرد، مشرکین را به سبب عبرت نگرفتن از پیشینیان، توبیخ و مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: «ألم یروا کم أهلكنا قبلهم من القرون أنهم إلیهم لایرجعون» آیا آن مشرکین از سرنوشت تکذیب‌کنندگان پیشین پند و عبرت نمی‌گیرند که خدا آنها را نابود کرد؟ و آیا نمی‌دانند که آن نابودشدگان، بعد از نابودی به این دنیا باز نمی‌آیند؟<sup>(۲)</sup> «وإن کل لما جمیع لدینا محضرون» و آیا نمی‌دانند که در روز رستاخیز تمام ملت‌های پیشین و آینده برای حساب و جزا در پیشگاه «احکم الحاکمین» حاضر خواهند شد، آنگاه در مقابل اعمال نیک و بدشان به آنان پاداش یا کیفر می‌دهد؟ ابوحیان گفته است: این جمله بعد از ذکر نابودی آمده است، تا معلوم کند که خدا هلاک

شدگان را رها نمی‌کند، بلکه بعد از نابود کردن، گردآوری و حساب و پاداش و کیفر مقرر است.<sup>(۱)</sup>

نکات بلاغی: ۱- ﴿إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، إِنَّا إِلَيْكُم لَمَرْسَلُونَ﴾ متضمن تأکید به «إِن» و «لَام» است؛ زیرا مخاطب منکر است، و این نوع به «خبر انکاری» موسوم است.

۲- ﴿إِنَّا جَعَلْنَا فِيْ أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلیه می‌باشد، کفار را در امتناع از هدایت و ایمان آوردن، به کسی تشبیه کرده است که دستانش به وسیله‌ی زنجیر به گردنش بسته شده‌اند، به گونه‌ای که نمی‌تواند سرش را پایین بگیرد و به اطراف نگاه کند. و نیز به کسی تشبیه شده‌اند که تمامی راه‌ها به سویش بسته شده‌اند و نمی‌تواند به مقصود خود برسد.

۳- ﴿مَنْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ﴾ متضمن طباق است.

۴- ﴿أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ﴾ متضمن طباق سلب است.

۵- ﴿نَحْنُ نَحْيِي﴾ متضمن جناس ناقص است.

۶- در ﴿اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. اتَّبِعُوا مِنْ لَا يَسْأَلُكُمْ﴾ در تکرار فعل اطناب مقرر است.

۷- ﴿أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۸- ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ﴾ متضمن حذف بوده و سیاق جمله بر آن دلیل است.

۹- در ﴿تَطِيرُنَا وَطَائِرُكُمْ﴾ و ﴿أَرْسَلْنَا وَ الْمُرْسَلُونَ﴾ جناس اشتقاق آمده است.

۱۰- مراعات فواصل که از خصوصیات قرآن است.

یادآوری: از جمله محاسن و بلاغت فوق‌العاده‌ی قرآن کریم این‌که داستان پیامبران را به اختصار و به صورت اشاره به مفهوم و اسرار آنها، آورده

است؛ چون منظور از آن قصه‌ها، یادآوری و تذکر و عبرت است. از این رو در قصه، نام محل و نوع و نام شخصی که آنها را به سوی خدا می‌خواند و نیز نام پیامبران را ذکر نکرده است؛ چون هدف قصه آن نیست. و سایر قصه‌های قرآن نیز بر این منوال است.

\* \* \*

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَنِيءٌ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَ جَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَحِيلٍ وَ أَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلُخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾ وَ آيَةٌ لَهُمُ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَنْطَعِمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾ وَ نَفْخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا

مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً  
 وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾ فَالْيَوْمَ لَا تَنْظَلُمُ نَفْسٌ شَيْئاً  
 وَلَا تَحْزَنُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ  
 فَكِهُونَ ﴿٥٥﴾ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ ﴿٥٦﴾ هُمْ فِيهَا  
 فَاكِهَةٌ وَهُمْ مَا يَدْعُونَ ﴿٥٧﴾ سَلَامٌ قَوْلاً مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾ ﴿٥٨﴾

از آیهی (۳۳) تا آخر آیهی (۵۸)



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدا قصه‌ی  
 اهل قریه را ذکر کرد و داستان نابودی آنها را به سبب تکذیب پیامبران  
 به وسیله‌ی صیحه و فریاد شدید بازگفت، در اینجا به ذکر دلایل و براهین دال بر  
 قدرت و یگانگی خود دربار آوردن ثمر و میوه و کشت و زرع و تعاقب شب و روز  
 پرداخت، و همچنین مسأله‌ی شناور بودن خورشید و ماه را با قدرت خدای یکتا و  
 مقتدر یادآور شد. بعد از آن شبهات مشرکین را پیرامون زنده شدن بعد از مرگ  
 متذکر شده و با دلایل قاطع و کوبنده و درخشان آن را رد کرده است.

معنی لغات: ﴿آیه﴾ یعنی علامت؛ چون بر وجود خدا دلالت دارد.

ابوالعتاهیه می‌گوید:

فيا عجباً كيف يُعصى الإلهُ	أم كيف يجحده الجاحد؟
و لله في كل تحريكة	و تسكينة أبداً شاهد
و في كل شيء له آية	تدل على أنه واحد

«تعجب می‌کنم از این که کسی از فرمان خدا سرپیچی می‌کند و از این که دیگری او را  
 منکر می‌شود؛ چرا که هر حرکت و سکونی گواهی است بر وجود او، و در هر پدیده‌ای آیت و  
 نشانه‌ای واضح بر وحدت و یگانگی او وجود دارد».



«الأزواج» اصناف و انواع. «نسلخ» سلخ یعنی کندن و برداشتن. همان گونه که در جای دیگری از قرآن می فرماید: «فانسلخ منها». و گفته می شود: قصاب پوست گوسفند را سلخ کرد؛ یعنی کند. «العرجون» از انعراج و به معنی خمیدگی است. «عرجون» یعنی شاخه ی نخل که خوشه ی خرما دارد. جوهری می گوید: «عرجون» شاخه ای است که خمیده شده و خوشه ها از آن قطع شده و به صورت خشکیده بر تنه ی درخت می ماند.<sup>(۱)</sup> «المشحون» پر از اشیاء سنگین. «صریح» فریاد یاری خواستن. «یخصمون» در امور خود طوری با هم در نزاعند که از پیرامون خود غافل می شوند. «الأجداث» جمع جدث به معنی قبر است. «ینسلون» به شتاب بیرون می روند. گفته می شود: «عسل الذئب و نسل» یعنی به شتاب رفت.<sup>(۲)</sup>

تفسیر: «و آیه لهم الأرض المیتة أحيیناها» یعنی از جمله آیات و دلایل روشن و نشانه های آشکار دال بر کمال قدرت و یگانگی خدا، یکی این دلیل بس عظیم است که عبارت است از زمین خشک و لخت و بدون رستنی و خشکیده و بدون زراعت، که آن را از نو جان دادیم و زنده کردیم. مفسران گفته اند: مرگ زمین یعنی خشکیدگی آن، و احیا و زنده کردن آن به وسیله ی باران صورت می گیرد، پس وقتی خدا آب را بر آن نازل کند، تکان می خورد و بالا می آید و از هر نوع رستنی جفتی فرح انگیز در آن می رویاند، از این جهت بعد از آن فرمود: «و أخرجنا منها حبا فمنه یأکلون» یعنی به وسیله ی این آب انواع حبوبات را در آن بار آوردیم تا از آن تغذیه کنید و زنده بمانید. قرطبی گفته است: بدین ترتیب خدا زنده کردن مرده ها را به آنان یادآور شده است و به وسیله ی زمین و احیای

۱- به قرطبی ۳۱/۱۵ و القاموس المحيط و الصحاح نگاه کن.

۲- قرطبی ۴۰/۱۵.

آن و رویاندن نباتات و بار آوردن حبوباتی که از آن تغذیه می‌کنند و به حیات خود ادامه می‌دهند، توحید و کمال قدرت خود را به آنان یادآور شده است. (۱)

﴿وجعلنا فيها جنات من نخيل و أعناب﴾ بستان‌های سرسبز و باطراوات را در زمین قرار دادیم که انواع درخت خرما و انگور در آن قرار دارد. ﴿وفجرنا فيها من العيون﴾ و در آن چشمه‌سارهایی با آب شیرین و رودخانه‌های جاری در سرزمین‌های متعدد قرار دادیم. ﴿ليأكلوا من ثمره و ما عملته أيديم﴾ تا از ثمر و میوه‌ی باغ‌ها و نخل‌های مذکور بخورند که خدا آن را برای آنان ایجاد کرده است، و نیز دسترنج و کارکرد خود را از آنچه خود غرس و کشت کرده‌اند بخورند. این‌کثیر گفته است: بعد از این‌که خدا با ایجاد کشت و زرع بر بندگان منت نهاد، با یادآوری میوه‌ها و انواع و اقسام آن خاطر نشان ساخته است که تمام این نعمات از مهر و رحمت خدا سرچشمه می‌گیرد، نه از زحمت و تلاش و قدرت و توان آنها، لذا می‌فرماید: ﴿أفلا يشكرون﴾ یعنی آیا در مقابل نعمت‌هایی که به آنها ارزانی داده است، او را سپاسگزار نمی‌شوند؟ و ابن جریر گفته است «ما» به معنی «الذی» است؛ یعنی تا از ثمر آن و نتیجه‌ی زحمت خودشان بخورند؛ یعنی از آنچه کاشته و برپا داشته‌اند. (۲) ﴿سبحان الذی خلق الأزواج کلها﴾ پاک و منزّه و مقدس است پروردگاری که تمام اصناف را با رنگ‌ها و اشکال مختلف در میان تمام اشیاء، هستی بخشیده است. ﴿ما تنبت الأرض و من أنفسهم و ما لا يعلمون﴾ از نخیل و درختان و میوه‌هایی که از زمین می‌خیزد و از مذکر و مؤنثی که از خود آنها به دنیا می‌آیند، و از مخلوقات شگفت‌انگیزی که از آن بی‌خبرند، (۳) خدایی که

۲- مختصر ۱۶۲/۳.

۱- قرطبی ۲۵/۱۵.

۳- سبحان الله چه با عظمت است قدرت خدا! در گذشته چنان مرسوم بود که زوجیت فقط در بین انسان و حیوان مقرر است. اما قرآن معجزه‌ای درخشان آورد که اکتشافات علمی نوین آن را تأیید می‌کند. اخیراً ثابت شده است که زوجیت در بین انسان و حیوان و گیاهان و ذرات و سایر

همه را نر و ماده گردانیده است. همان طور که در جای دیگر از قرآن می فرماید:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ از هر چیزی جفتی خلق کرده ایم باشد که متذکر شوید. ﴿وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلِ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمُ الْمَظْلُومُونَ﴾ و یکی دیگر از دلایل کمال قدرت خدا شب است که روشنایی را از آن می گیریم و آن را از روز جدا می سازیم و در چنین زمانی آنها در تاریکی قرار می گیرند. در آیه این اشاره مکنون است که اصل، تاریکی است و روشنایی عارض می شود. پس وقتی آفتاب غروب می کند، روز از شب گرفته می شود و اصل نمایان می گردد که عبارت است از تاریکی. ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ هَآءَا﴾ و دیگر دلیل برای آن این است که با قدرت خدا آفتاب در مدار خود در حرکت است و در طول زمان تا آخرین لحظه ی آن یعنی روز قیامت از آن تجاوز و تخطی نمی کند. آنگاه در آن زمان که زمان خرابی عالم است، حرکت آن قطع می شود و خاتمه می یابد. این کثیر گفته است: در مورد گفته ی: ﴿لِمُسْتَقَرٍّ هَآءَا﴾ دو نظر موجود است: اول، این که منظور از قرارگاه، قرارگاه مکانی است که زیر عرش و بعد از زمین قرار دارد؛ چون در حدیث است که پیامبر ﷺ فرمود: «ای ابوذر! آیا می دانی آفتاب کجا غروب می کند؟ می گوید: گفتم: خدا و پیامبر می دانند. فرمود: می رود تا در زیر عرش در مقابل خدا سجده کند...». دوم، این که منظور از قرارگاه آن عبارت است از خاتمه ی حرکت و دوران آن در روز قیامت که حرکتش باطل شده و ساکن می ماند و نورش به خاموشی می گراید و دنیا به آخر می رسد. و ﴿لَا مُسْتَقَرَّ هَآءَا﴾ نیز خوانده شده است؛ یعنی قرار و آرام ندارد، بلکه شب و روز در حرکت است و

→ اجزای کائنات مقرر است. ثابت شده است اتم که کوچکترین جزء ماده می باشد از یک جفت متفاوت، یعنی تشعشعات برقی «مثبت و منفی» ترکیب یافته است که با هم متحد می شوند. و گیاهان دارای اعضای مذکر و مؤنث می باشند. پس پاک و منزّه است خدای با قدرت که می گوید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ مِمَّا تَنْتَبِهُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾.

سستی و توقفی ندارد.<sup>(۱)</sup> ﴿ذلك تقدير العزيز العليم﴾ یعنی این حرکت و جریان یافتن و دوران منتظم و حساب شده و دقیق، تقدیر خدایی می باشد که در ملک خود مقتدر است و به وضع مخلوقات خود آگاه. ﴿و القمر قدرناه منازل﴾ و مسیر و منزل های ماه را برای شناسایی ماه ها مقرر و تعیین کردیم تا در آن به جریان خود ادامه دهد، که عبارتند از بیست و هشت منزل و آنها را در خلال بیست و هشت شب می پیماید، هر شب در یکی از آنها نزول می کند و از آن تجاوز نمی کند. و وقتی به آخرین منزل می رسد نازک و کمانی می شود.<sup>(۲)</sup> ﴿حتى عاد كالعرجون القديم﴾ تا به صورت شاخه ی خشک نخل، یعنی خوشه ی خرما که در موقع خشک شدن کوچک و کمانی می شود، درآید. ابن کثیر گفته است: خدا همان طور که آفتاب را وسیله ی شناسایی شب و روز قرار داده است، ماه را نیز وسیله ی شناسایی ماه ها قرار داده است، و مسیر و حرکت خورشید و ماه را متفاوت قرار داده است. آفتاب هر روز طلوع و در آخر روز غروب می کند. و در خلال فصول سال و در تابستان و زمستان مطلع و مغرب های متفاوتی دارد که به سبب آن روز بلند و شب کوتاه می شود، و بعد از آن، شب بلند و روز کوتاه می شود. آفتاب ستاره ی نهاری است. ولی خدا ماه را به صورت منازلی مقرر فرموده است که در اولین شب، ماه به شکلی نازک و کوچک و کم نور

#### ۱- مختصر ۱۶۲/۳.

۲- شهید سید قطب در تفسیر فی ظلال می گوید: «آفتاب به دور خود می چرخد. قبلالگمان می رفت که ثابت است و در جای خود در دوران است. اما اخیراً معلوم شده است که ساکن نیست بلکه عملاً در جهتی معین در فضای لایتناهی با سرعت دوازده مایل در ساعت حرکت دارد. خدا از جریان و مصیرش باخبر است که می گوید: ﴿تجری لمستقرها﴾، این استقرار نهایی را جز خدا کسی نمی داند... وقتی که حجم آن را یک میلیون برابر زمین تصور کنیم و آن توده ی عظیم را در فضا بدون تکیه گاه تصور کنیم، قسمتی از قدرت خدا را درمی یابیم که در این عالم هستی با نیروی علم تصرف می کند، و درست گفته است: ﴿ذلك تقدير العزيز العليم﴾.»

طلوع می‌کند. آنگاه در شب دوم نورش افزوده شده و درجه‌ای بالا می‌آید، پس از آن هر شب نورش افزایش می‌یابد تا شب چهارده که نورش به صورت قرص کامل در می‌آید، بعد از شب چهارده تا آخر ماه کم‌کم نورش کم می‌شود تا به صورت عرجون قدیم درمی‌آید. مجاهد گفته است: یعنی خوشه‌ی خرما آنگاه که کهنه و خشک و خمیده شود. بعد از آن در اول ماه دیگر دوباره نمایان می‌شود.<sup>(۱)</sup> ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾ ممکن نیست که خورشید با ماه در شب جمع شود و نور ماه را از بین ببرد؛ چون این امر فرآیند رنگ‌آمیزی گیاهان و مصلحت بندگان را مختل می‌سازد. طبری گفته است: امکان ندارد خورشید، ماه را دریابد و نورش را زایل کند و در نتیجه تمام اوقات به صورت شب درآید.<sup>(۲)</sup> ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ خورشید و ماه و ستارگان عموماً در فلک آسمان می‌گردند. حسن گفته است: خورشید و ماه و ستارگان در فلکی در بین آسمان و زمین قرار دارند و به چیزی نچسبیده‌اند، و اگر به چیزی چسبیده بودند حرکت نمی‌کردند.<sup>(۳)</sup> منظور آیه عبارت است از بیان قدرت خدا در حرکت دادن و به گردش درآوردن این عالم با نظمی دقیق. مثلاً آفتاب مدار خود را دارد و ماه و هر یک از سیارات مدار خود را دارند و در حرکت و دوران از آن عدول نمی‌کنند و هیچ یک وارد مدار دیگری نمی‌شود. همان‌طور که قتاده گفته است: «هر یک دارای مرزی معلوم و مقرر است و از آن تجاوز نمی‌کند و کوتاه نمی‌آید». تا زمان خراب شدن عالم فرا می‌رسد، آنگاه خدا خورشید و ماه را در کنار هم قرار می‌دهد، همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن فرموده است: ﴿وَجَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ﴾، در آن هنگام نظم به هم می‌خورد و رستخیز برپا

می‌شود، و زندگی انسان بر این کره‌ی خاکی خاتمه می‌یابد.<sup>(۱)</sup> ﴿و آية لهم أنا حملنا ذريتهم في الفلك المشحون﴾ دلیلی دیگر بر کمال قدرت ما این‌که پدران آنها، «نسل» آدم را در کشتی نوح قرار دادیم. آنگاه که به نوح دستور دادیم از هر نوع یک جفت را در آن قرار دهد و حمل کند. در التسهیل آمده است: از این رو ذریت آنها را مخصوصاً ذکر کرده است که امتنان بر آنان را رساتر می‌رساند و حمل نسل‌های بعد از آنان را تا روز قیامت نیز در ضمن دارد.<sup>(۲)</sup> ﴿و خلقنا لهم من مثله ما يركبون﴾ و برای آنان مانند کشتی نوح کشتی‌های بزرگ دیگری ساختیم که به وسیله‌ی آنها به دورترین نقطه‌ی عالم می‌رسند. از این رو خلق آن را به خود نسبت داده است که خود او ساختن آنها را به انسان یاد داده است. ابن عباس گفته است: «ما» عبارت است از شتر و سایر سواری‌دهندگان که در خشکی، صورت کشتی در دریا را دارند.<sup>(۳)</sup> ﴿و إن نشأ نغرقهم فلا صریخ لهم﴾ اگر بخواهیم آنها را در دریا غرق کنیم، فریادرسی نمی‌یابند. ﴿و لا هم ينقذون﴾ و هیچ کس نمی‌تواند آنان را از غرق شدن نجات دهد. ﴿إلا رحمة منا و متاعا إلى حين﴾ جز ما احدی آنها را نجات نمی‌دهد و ما به سبب مهری که به آنها داریم، آنها را نجات می‌دهیم و فرصت می‌دهیم تا انقضای اجلشان از آن بهره گیرند. خدای متعال بیان کرده است که سوار شدن آنها بر کشتی در دریا از جمله

۱- سید قطب رحمته الله می‌گوید: فاصله‌ی بین ستارگان و سیارات بسیار وسیع است. خدای خالق این عالم مقرر داشته است که این فاصله‌ها در بین ستارگان موجود باشد تا از تصادم و برخورد مصون بمانند. حرکت این کرات در فضای بی‌کران مانند حرکت کشتی‌ها در اقیانوس وسیع است. این کشتی‌ها با وجود بزرگیشان بیش از نقطه‌های شناور در فضای رعب‌انگیز نیستند.

۲- التسهیل ۱۶۴/۳.

۳- تفسیر قرطبی ۳۵/۱۵، در اینجا نظری دیگر از ابن عباس آمده است که منظور از ﴿من مثله﴾ کشتی‌های شبیه کشتی نوح است، یعنی کشتی‌های دیگر را مانند کشتی نوح خلق کرده‌ایم که بر آن سوار می‌شوند. این نظر روشن‌تر است که بعد از آن گفته است: ﴿و إن نشأ نغرقهم﴾.

نعمت‌های بسیار بزرگ است؛ زیرا حرکت کشتی با بار سنگین و انسان‌ها بر روی آب دلیلی است درخشان بر قدرت خدا؛ چون قدرت و قوانین جاری خدا در عالم هستی آنها را حمل می‌کند و ویژگی‌هایی را به کشتی و آب و باد داده و تمام آنها به فرمان خدا صورت می‌گیرد و از خلق و تقدیر او ناشی می‌شود. کشتی در دریا و اقیانوس بیکران صورت پر کاهی را دارد که در مسیر باد قرار گرفته باشد و اگر رحمت خدا به دادش نرسد، هر آن در معرض نابودی قرار می‌گیرد. کسانی که سوار کشتی شده‌اند، و خطرات سفر دریایی را به چشم خود دیده‌اند، هول و هراس دریای خوفناک را درک کرده و رحمت خدا را احساس می‌کنند و می‌دانند فقط خدا آنان را نجات می‌دهد و آنها را از طوفان و امواج مصون می‌دارد. و در این دریای بیکران دست‌های قدرتمند او کشتی را می‌گیرد. و به خوبی معنی آیهی ﴿إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا﴾ را در می‌یابند. پس منزّه است خدای توانا و مهربان! ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ بعد از این که خدای متعال دلایل قدرت و آثار رحمت خود را به آنان یادآور شد، در اینجا از نادیده گرفتن حق از جانب آنها و رو بر تافتن از ایمان و هدایت خبر داده است که با وجود فراوانی دلایل روشن و شواهد درخشان، خود را به نادانی می‌زنند. یعنی وقتی به مشرکین گفته شود از قهر و غضب خدا بر حذر باشید، و از سرنوشت و مصیبت‌هایی که به سبب تکذیب پیامبران بر ملت‌های پیشین آمده عبرت بگیرید و از عذاب آخرت که پشت سر شما قرار دارد، بر حذر باشید تا مورد رحمت خدا قرار گیرید، رو برمی‌تابند. جواب شرط محذوف و تقدیر آن چنین است: «إِذَا قِيلَ لَهُمُ ذَلِكَ أَعْرَضُوا»، و دلیل آن آیهی ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ...﴾ است که به این اکتفا شده است.<sup>(۱)</sup> ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ هیچ یک از

علایم روشن و دال بر صدق پیامبر از قبیل معجزات درخشانی که از جانب خدا برای تأیید او آمده است، برای آن مشرکان نیامد مگر این که آن را تکذیب و مسخره کردند. ابوسعود گفته است: به منظور تفخیم منزلت آیات، به «رب» اضافه شده است، که هراس و هول ناشی از تکذیب و استهزای آن را به دنبال دارد. و منظور از آیات، یا آیات تنزیلی است که از جمله‌ی آن دلایل گویا و صنایع بدیع و نعمت‌های فراگیرش می‌باشند. یا منظور آیات تکوینی است که شامل موارد مذکور و سایر معجزات و مصنوعات شگفت‌انگیز شده و عموماً بر یگانگی و یکتایی او در الوهیت گواهند.<sup>(۱)</sup> ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾ اگر به طریق نصیحت به آن جماعت مشرک گفته شود: از آنچه خدا از روی فضل خود به شما عطا کرده است بر بینوایان انفاق کنید، ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾ کفار به صورت ریشخند و تمسخر به مؤمنان می‌گویند: آیا اموال خود را بر آن بینوایان خرج و انفاق کنیم که خدا آنان را بینوا کرده است؟ ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ شما ای مؤمنان! راهی را برنگرفته‌اید جز راهی که گمراهی آن معلوم و نمایان است؛ چرا که به ما امر می‌کنید مال خود را بر افرادی انفاق کنیم که خدا آنها را بینوا و فقیر کرده است. ابن عباس گفته است: در مکه جماعتی بی‌دین و زندق بودند که اگر به آنها می‌گفتند: به بینوایان کمی بکنید و به آنها چیزی بدهید، می‌گفتند: ما چنین کاری را نمی‌کنیم، خدا آنها را بینوا کرده و ما روزی آنها را بدهیم؟!<sup>(۲)</sup> منظور آنان رد درخواست مؤمنان بود. انگار می‌گویند: اگر همان طور که شما می‌پندارید خدا بر همه چیز قادر است و رازق همه چیز است و فقیران را غذا می‌دهد، پس چرا از ما

۱- ابوسعود ۲۵۵/۴.

۲- قرطبی ۳۷/۱۵، قرطبی می‌گوید: این جواب را به عنوان استهزا به مومنان داده‌اند.



می خواهید آنها را غذا بدهیم؟ وانگهی آن ابلهان نمی دانستند که گنجینه های روزی در دست خدای خالق می باشد، و خدای متعال بعضی را غنی و بی نیاز و بعضی را فقیر و بینوا کرده و بدین وسیله از مخلوق امتحان به عمل آورده است تا معلوم شود توانگر چگونه به بینوا توجه دارد و بینوا چگونه صبور و شکیبایی پیشه می کند. دنیا را به خاطر بخل از فقیر منع نکرده است، و دستور داده است توانگر بخشی از مالش را انفاق کند، اما این بدان معنا نیست که خدا محتاج مال و انفاق اوست، بلکه منظور امتحان و آزمایش است. خدا هر کاری را که خود بخواهد انجام می دهد و هیچ کس حق ایراد و اعتراض به خدا و حکمت او را ندارد: ﴿لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾. بعد از آن فرموده است: مشرکین قیامت را انکار می کنند و آنها حساب و کتاب و قیامت را دور می دانند: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ مشرکان می گویند: روز رستاخیز که ما را از آن می ترسانید کی می آید؟ و اگر در ادعای خود مبنی بر این که حشر و نشر و بازخواست و عذاب در کار است، راست می گویند عذابی که ما را به آن تهدید می کنید چه وقت می آید؟ خدا در رد آنان فرموده است: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ﴾ جز یک فریاد مرگبار را که ناگهان همه ی آنها را می گیرد، انتظار نمی کشند. ﴿وَهُمْ يَخْصَمُونَ﴾ در حالی آنها را می گیرد که در داد و ستد و بازار و معاملات خود با هم در جدلند. و جز یک فریاد مرگبار که آنها را در بر می گیرد، انتظار نخواهند کشید و در جای خود می میرند. ابن کثیر گفته است: این صیحه - والله اعلم - عبارت است از نفخه ی فزع که اسرافیل در صور می دمد. در حالی که مردم طبق معمول در بازار و در راه کسب معاش و در معاملات خود با هم در جر و بحث و جدال قرار دارند، در چنان حالتی خدا به اسرافیل فرمان می دهد که در صور بدمد و آن را طولانی کند، به گونه ای که تمام موجودات روی زمین گردن کج کرده و صدا را از جانب آسمان می شنوند. از این

رو گفته است: <sup>(۱)</sup> «فلا يستطيعون توصية و لا إلى أهلهم يرجعون» نمی توانند به یکدیگر توصیه ای بکنند و فرصت نمی کنند نزد خانواده و منزل خود برگردند؛ زیرا فرمان بسیار سریع صورت می گیرد. در حدیث آمده است: «قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر دو نفر پارچه ای باز کرده باشند فرصت جمع کردن یا فروش آن را نمی یابند، قیامت به سرعتی می آید که اگر یک نفر سوراخ های حوض خود را با گل بمالد فرصت نمی کند که آب را در آن بریزد، قیامت به سرعتی برپا می شود که اگر یک نفر لقمه ای را به دهان ببرد فرصت خوردن آن را نمی یابد.» <sup>(۲)</sup> بعد از زمان دمیدن شیپور دوم، «صاعقه» فرا می رسد که به وسیله ی آن تمام جانداران، جز خدای همیشه زنده، جان می دهند. پس از آن نوبت دمیدن شیپور سوم می رسد؛ یعنی «دمیدن حشر و نشر» که به وسیله ی آن انسان ها از قبر بیرون می آیند. و این مطلبی است که آیه به آن اشاره می کند: «ونفخ فی الصور فإذا هم من الأجداث إلى ربهم ينسلون» در صور دمیده می شود و فوراً مرده ها از قبر خود بیرون آمده و با شتاب راه می روند. طبری گفته است: «ینسلون» یعنی به سرعت بیرون می آیند. «نسلان» یعنی به شتاب در راه رفتن. <sup>(۳)</sup> «قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا» می گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از قبرهایمان بیرون آورده است؟ ابن کثیر گفته است: این بیان با عذاب آنها در قبر منافات ندارد؛ زیرا به نسبت شدت و هراس بعد از آن، مانند خواب می باشد. <sup>(۴)</sup> وقتی چنین بگویند، فرشتگان یا مؤمنان در جواب آنها می گویند: «هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون» این همان زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزایی می باشد که خدا

۱- ابن کثیر ۱۶۵/۳. این گفته ی ابن کثیر نظیر گفته ی طبری است و منظور از آن نفخه ی فزع است. و قرطبی گفته است: نفخه ی «صعق» است که در آن تمام زنده ها جان می دهند.

۲- طبری ۱۱/۲۳.

۳- اخراج از بخاری.

۴- ابن کثیر ۱۶۶/۳.

و عده‌ی آن را به شما داده و پیامبران کرام به درستی خبر آن را داده‌اند. «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» زنده شدن آنها جز یک صیحه نیست که اسرافیل از جانب خدا بر آنان بانگ برمی‌دارد، آنگاه بدون درنگ آنها در پیشگاه ما حاضر می‌شوند. صاوی گفته است: این صیحه عبارت است از گفته‌ی اسرافیل که می‌گوید: ای استخوان‌های پوسیده! و ای اندام‌های از هم گسیخته و اجزای پراکنده و موهای یاره گشته! خدا به شما امر می‌کند برای محاکمه و حساب و کتاب گرد هم آید، آنگاه در صور می‌دمد، آنگاه بلافاصله تمام آنها برای محاسبه در قرارگاه جمع می‌شوند. <sup>(۱)</sup> «فَالْيَوْمَ لَا تَظْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» در این روز - روز رستاخیز - به هیچ کس اعم از این که نیک و پاک باشد یا بد و ناپاک ظلم نمی‌شود، و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد. بلکه هر کس مطابق عملش مجازات می‌شود یا پاداش می‌بیند. ابوسعود گفته است: این مطلبی است که در آخرت به آنها گفته می‌شود، آنگاه که عذاب آماده شده برای خود را می‌بینند، پس به منظور سرزنش به آنها چنین گفته می‌شود. <sup>(۲)</sup> بعد از این که سرانجام مشرکین را یادآور شد، سرنوشت و وضع نیکان پرهیزگار را نیز بیان کرده و می‌فرماید: «إِنْ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكْهُونُ» بهشتیان در آن روز - روز جزا - به سبب بهره‌گیری از لذایذ و نعمت‌ها از اندیشیدن درباره‌ی دوزخیان مشغولند. از میوه‌ها استفاده می‌کنند و از حوریان بهشتی و از خوردن و آشامیدن و شنیدن نغمه‌ها لذت می‌برند. ابوحیان گفته است: ظاهر این است که شغل عبارت است از نعمت‌هایی که آنان را به خود مشغول و از همه چیز غافل می‌کند. ابن عباس گفته است: کام‌گیری از دختران جوان و شنیدن نغمه‌ها آنان را به خود مشغول کرده و نزدیکان و اقوام

دوزخی خود را از یاد می‌برند. از آنان نام نمی‌برند تا عیش خود را خراب نکنند. (۱)

«هم و أزواجهم فی ظلال علی الأرائك متكئون» آنها و همسرانشان در سایه‌ی درختان پر برگ بهشت، که نه آفتابی و نه زمهریری در آنجا موجود است، بر تخت‌های آراسته و مزین تکیه می‌دهند. «هم فیها فاکهة» در بهشت برای آنان میوه‌های فراوان از هر نوع آماده می‌باشد. «و لهم ما یدعون» و در آنجا هر چه را آرزو و اشتها کنند در اختیار دارند. همان‌گونه که در جای دیگری می‌فرماید: «فیها ما تشتهیه الأنفس و تلذّ الأعین». «سلام قولا من رب رحیم» از جانب خدای مهربان خود آسایش و سلامی کریمانه دارند. در حدیث آمده است: «در همان حال که اهل بهشت در ناز و نعمت قرار دارند، نوری بر آنان متجلی می‌شود، وقتی سر را بلند می‌کنند، می‌بینند خدای مهربان از بالای سر نورش را به آنان متجلی کرده و می‌فرماید: درود بر شما ای بهشتیان! و معنی «سلام قولا من رب رحیم» همین است. پیامبر ﷺ فرمود: خدا آنها را نظاره می‌کند و آنها او را تماشا می‌کنند، تا خدا از دید آنها نهان می‌شود به نعمت‌های بهشت توجه نمی‌کند. و نور برکت خدا در دیار آنها می‌ماند.» (۲)

نکات بلاغی: ۱- «و آیه لهم» نکره آمدن آن برای تفخیم است؛ یعنی

آیتی عظیم.

۲- در «الأرض المیتة أحيیناها» طباق مقرر است.

۳- «و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار» متضمن استعاره‌ی مصرحه می‌باشد.

۴- «حتی عاد کالعرجون القدیم» حاوی تشبیه مرسل مجمل است و وجه شبه آن از سه چیز ترکیب یافته است: «نازکی، خمیدگی و زردی».

۱- البحر ۳۴۲/۷.

۲- اخراج از ابن ابی حاتم. این کثیر گفته است: در اسنادش ایرادی است، در مختصر ابن کثیر نیز چنین آمده است. ۱۶۷/۳، و ابن ماجه نیز آن را در سنن خود روایت کرده است.

- ۵- ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ﴾ به منظور تقویت حکم منفی، «مسندالیه» از پیش آمده که بلیغتر است. (۱)
- ۶- ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ غیر عاقل به منزله‌ی عاقل آمده است. (۲) و شمس و قمر و کواکب را با ضمیر جمع مذکر بیان کرده است.
- ۷- ﴿مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مِرْقَدُنَا﴾ متضمن استعاره است. مرقد در اینجا به معنی ممات و مرگ است.
- ۸- ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ﴾ حاوی ایجاز به حذف است.
- ۹- ﴿قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ طباق مقرر است. و استفهام ﴿أَنْطَعُمْ مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ﴾ برای سرزنش است.
- ۱۰- ﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبَا فَنَّهُ يَأْكُلُونَ﴾، ﴿فَجَرْنَا فِيهَا مِنَ الْعْيُونِ﴾، ﴿مَنْ أَنْفُسَهُمْ وَمَا لَا يَعْلَمُونَ﴾، ﴿فَإِذَا هُمْ مَظْلَمُونَ﴾، ﴿ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ و ﴿حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ سجع غیر متکلف در آخر آیات آمده است. (۳)



خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا زُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾ أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ

۲- صاوی ۳/۳۲۶.

۱- شیخ زاده ۳/۱۳۲.

۳- بعضی از نمونه‌های بلاغی را به عنوان مثال ذکر کردیم نه به عنوان حصر، تا انسان از زیبایی قرآن لذت ببرد و گرنه کلام خدا اعجازانگیز است و زبان از بیان شگفتی آن ناتوان است.

أَفَوَاهِهِمْ وَ تَكَلَّمْنَا أُيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ  
 نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ  
 لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾ وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ  
 نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾ وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا  
 ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿٦٩﴾ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾  
 أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾ وَ ذَلَّلْنَاهَا  
 لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَ لَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ  
 أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ ﴿٧٤﴾  
 لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾ فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ  
 مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ  
 خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ  
 رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾  
 الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوْ لَيْسَ  
 الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ  
 الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَانَ الَّذِي  
 بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

از آیه ی (۵۹) تا آخر آیه ی (۸۳) آخر سوره



مناسبت این دسته از آیات با آیات پیشین: بعد از این که خدای منان  
 حال نیکبختان مقیم بهشت و نعمت های همیشگی آنها را یادآور شد، و طبق  
 روش قرآن در انذار و برحذر داشتن اقوام و ملل، حال و وضع نگون بختان تبهکار  
 و خفت و خواری آنها را نیز بیان کرد، سوره را با بیان دلایل زنده شدن بعد از

مرگ و حساب و جزا خاتمه داده است.

معنی لغات: «امتازوا» مشخص و جدا شوید. «تمییز» یعنی تفاوت و جدا کردن دو امر از هم. «جبالا» به کسر جیم یعنی خلق. جمع جبلة است و «الجبلة الاولین» از آن است و «جبل الله الخلق» یعنی خدا موجودات را خلق کرد. «طمسنا» محو کردیم. طمس به معنی از بین بردن اثر چیزی است به طور کامل، انگار وجود نداشته است. «اصلوها» وارد آن بشوید و آتش زبانه کش آن را بچشید. «مسخناهم» مسخ یعنی تغییر دادن از شکلی به شکلی نامناسب و زشت. «نعمره» تعمیر یعنی طول دادن به عمر تا پیری می رسد. «ننکسه» واژگونش می کنیم. «تنکیس» یعنی زیر و رو کردن چیزی، و «ثم نکسوا علی رؤوسهم» از این مقوله می باشد. «رمیم» یعنی پوسیده و متلاشی شده. «رم العظم» یعنی استخوان پوسید.

سبب نزول: روایت شده است که «ابی بن خلف» از بزرگان کفار قریش استخوانی پوسیده را پیش پیامبر ﷺ آورد و با دست خود آن را خرد کرد و آنگاه گفت: ای محمد! تو گمان می کنی این استخوان بعد از متلاشی شدن خدا آن را زنده می کند؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله! آن را زنده می کند. و بعد از آن تو را هم زنده می کند و به آتش می فرستد. بدین مناسبت آیه می «أولم یرا الإنسان أنا خلقناه من نطفة فإذا هو خصیم مبین» و ضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم»<sup>(۱)</sup> نازل شد.

تفسیر: بعد از این که خدا وضع نیکبختان را یادآور شد، حال نگون بختان را بیان کرده و می فرماید: «وامتازوا الیوم ایها المجرمون» ای گروه تبهکاران و مجرمان! امروز از بندگان مؤمن من جدا و مشخص شوید و از آنها کنار بگیرید.

قرطبی گفته است: در موقع ایستادن برای حساب و هنگامی که دستور می دهند اهل بهشت وارد بهشت شوند، به مجرمان چنین گفته می شود. (۱) ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ﴾ استفهام معنی توبیخ و سرزنش می دهد و کفار مجرم را توبیخ می کند. یعنی ای بنی آدم! مگر از طریق پیامبران به شما دستور ندادم و توصیه نکردم. ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ که از شیطان فرمان نبرید و در معصیت و نافرمانی من از او پیروی نکنید. ﴿إِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ علت نهی را بیان می کند. یعنی زیرا آشکارا شیطان دشمن شما می باشد، پس انسان چگونه از دشمن خود اطاعت می کند؟ ﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي﴾ و به شما فرمان دادم که فقط من را پرستید و مرا به یگانگی عبادت کنید و امر را به جا بیاورید. ﴿هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ این همان دین درست و طریق مستقیم من است. ﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا﴾ بدین ترتیب علت را تأکید می کند. یعنی هر آینه شیطان خلق و جمعی از شما را از راه منحرف کرده و آنها را از برگرفتن راه حق مانع شده است. طبری گفته است: یعنی شیطان جمع کثیری را از اطاعت من باز داشته تا جایی که او را پرستیدند. (۲) ﴿أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾ مگر عقل و خرد نداشتید که شما را از اطاعت شیطان و مخالفت پروردگار باز دارد؟ این هم توبیخی دیگر برای کافران نابکار است. آنگاه مژده‌ی عذابی را به آنها داده است که در انتظارشان می باشد و فرمود: ﴿هَٰذَا جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ این همان جهنمی است که پیامبران شما را از آن برحذر داشته و شما آنها را تکذیب کردید. صاوی گفته است: در حالی که بر لبه‌ی دوزخ قرار دارند، اینچنین مورد خطاب قرار می گیرند و منظور از آن تحقیر و سرزنش بیشتر است. (۳) ﴿أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ به



خاطر این که در دنیا راه کفر را پیش گرفته بودید، امروز حرارت و انواع عذابش را بچشید و تحمل کنید. امر برای توهین و تحقیر است. مانند ﴿ذِقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾. آنگاه از فضیحت و رسوا شدن آنان در روز قیامت در انظار عموم خبر داده و می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ﴾ امروز - روز قیامت - مهر سکوت بر لب کفار می‌زنیم به طوری که یارای گفتن ندارند. ﴿وَتَكَلَّمْنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ و اعضای بدنشان به سخن می‌آیند و دست‌ها و پاهایشان بر اعمال ناپسند آنان گواهی می‌دهند. ابن جریر طبری از ابو موسی اشعری روایت کرده است که در روز قیامت کافر و منافق به پای میز محاسبه خوانده می‌شوند و اعمالشان بر آنان عرضه می‌گردد، اما آنها از در انکار درمی‌آیند و می‌گویند: بار خدایا! قسم به عزت! فرشته این را بر ضد ما نوشته و ما مرتکب آن نشده‌ایم. فرشته می‌گوید: در فلان روز و فلان جا فلان عمل را انجام ندادید؟ می‌گویند: نه نکردیم، به خدا قسم! در این موقع مهر سکوت بر دهانشان زده می‌شود و اعضایشان به سخن می‌آیند، آنگاه آیهی ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ﴾ را خواند.<sup>(۱)</sup> در حدیث آمده است: «بنده به خدا می‌گوید: آیا مرا از ستم امان نمی‌دهی و مانع نمی‌شوی؟ خدا می‌فرماید: بله! بنده می‌گوید: غیر از خودم هیچ گواهی بر خود قبول ندارم. خدا می‌فرماید: امروز کافی است خودت و «کرام الکاتبین» بر تو گواهی دهند. آنگاه مهر سکوت بر دهانش می‌زند، و به اعضایش گفته می‌شود به زبان بیایند. اعضا اعمال او را باز می‌گویند، آنگاه خدا زبان او را باز می‌کند، و خطاب به اعضایش می‌گوید: وای بر شما! ناپود شدید من برای شما مبارزه می‌کردم!». <sup>(۲)</sup> ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ

۱- طبری ۱۷/۲۳.

۲- این بخشی است از حدیثی که امام مسلم آن را روایت کرده است.

أَعِينَهُمْ فَاسْتَغْفِرُوا لِصِغَارِهِمْ بِمَا كَانُوا يَكُونُونَ ﴿١٠﴾  
 آنگاه طبق عادت خود به شتاب راه خود را پیش می گیرند، اما در چنین حالتی چگونه می بینند؟ ابن عباس گفته است: یعنی اگر بخواهیم آنها را از درک حق نابینا می کنیم و هرگز به راه حق هدایت نمی شوند.<sup>(۱)</sup> این بیان برای قریش تهدید است. ﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ﴾ اگر بخواهیم آنها را مسخ و دگرگون می کنیم به طوری که آنها را در جای خود میخ کوب می شوند. ﴿فَاسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ﴾ وقتی که در جای خود مسخ شوند، نمی توانند راه بروند و نمی توانند برگردند. این هم برای کافران تبه کار تهدیدی دیگر است. بعد از آن دلایل قدرت خود را در مورد مسخ آنها یادآور می شود که می تواند به وسیله ی طولانی کردن عمر، آنها را مسخ کند و می فرماید: ﴿وَمَنْ نَعْمَرُهُ نَصَبْنَا فِي الْخَلْقِ﴾ عمر هر کس را طولانی کنیم او را در مراحل دگرگون می کنیم و در خلقت دچار آفت می سازیم به گونه ای که به صورت طفلی نادان در می آید. قتاده گفته است: به حالت پیری در می آید که شبیه حالت بچگی است، پس طول عمر، جوان را پیر کرده و قدرت را به ضعف، و فزونی را به نقص تبدیل می کند. ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾ مگر عقل و خرد ندارند که هرکس چنین قدرتی را داشته باشد، می تواند بینایی را از آنها بگیرد و یا آنها را مسخ و دگرگون کند؟ ابن جریر گفته است: منظور استدلال بر این واقعیت است که خدا قادر است کافران را مسخ کند، همان طور که می تواند انسان را پیر و دچار آفت کند.<sup>(۲)</sup> ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾ ما به محمد شعر نیاموخته ایم و شایسته نیست که شاعر باشد. قرطبی گفته است: این رد گفته ی کافران است که می گفتند: محمد شاعر است و آنچه را که آورده است، شعر است و پیامبر نباید شاعر باشد. و قرآن شعر نیست؛

زیرا شعر گفتاری آراسته و موزون و بر خیالات و اوهام مبتنی است، حتی گفته‌اند: «بامزه‌ترین شعر دروغ‌ترین آن است» پس این کجا و قرآن کریم کجا که از همگونی کلام و گفته‌ی انسان منزّه و مبری است! مردم در مورد مدح و ذم شعر زیاد گفته‌اند: ولی انصاف همان است که شافعی رحمه الله گفته است: «شعر گفتار است، گفتار هم نیکو دارد و هم بد و زشت». ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مِّبِینٌ﴾ این کتاب که محمد آن را می‌خواند، فقط پند و یادآوری است از جانب خدای عزوجل برای بندگانش. و قرآنی است روشن و درخشان که به هیچ وجه با شعر اشتباه نمی‌شود. ﴿لَیَنْذِرْ مَنْ کَانَ حَیًّا﴾ تا به وسیله‌ی این قرآن انسانی را برحذر بدارد که دارای قلبی زنده و بصیرت و دیدی بینا می‌باشد؛ و آن عبارتند از مؤمنانی که از آن سود می‌برند. ﴿وِیَحْیِ الْقَوْلَ عَلَی الْکَافِرِینَ﴾ و تا گفته و کلمه‌ی عذاب بر کافران واجب و مقرر شود؛<sup>(۱)</sup> زیرا آنها همچون مردگان هستند و مطالب مورد خطاب را درک نمی‌کنند. بیضای گفته است: قرار دادن آنها در مقابل افراد زنده نشان می‌دهد که آنها به سبب کفر و انحطاط فکری و عدم تأملشان همانند مردگان حقیقی هستند.<sup>(۲)</sup> بعد از آن خدا نعمت‌های خود را به آنها یادآور شده و دلایل قدرت و یگانگی خود را باز گفته است تا از طریق آثارش به شناخت خدای عزوجل راهیاب شوند: ﴿أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینَا أَنْعَامًا﴾ همزه برای انکار و ایجاد شگفتی است. یعنی: آیا با دیده‌ی عبرت نمی‌نگرند و درباره‌ی آنچه دست‌های ما آن را بدون واسطه و بدون داشتن شریک و یاور برای آنها و به خاطر آنها خلق کرده است از قبیل شتر، گاو، بز و گوسفند نمی‌اندیشند تا به وسیله‌ی آن به یگانگی و کمال قدرت ما راهیاب و هدایت شوند؟ ﴿فَهِمُّ لَهَا مَالِكُونَ﴾ و ذلناها لهم آنها به زیر فرمان آنان درآمده و رام و ذلیلند و از

اجرای فرمان آنها امتناع نمی‌کنند. بلکه حتی اگر طفلی صغیر بخواهد، شتر را می‌خواباند و اگر بخواهد آن را برمی‌خیزاند و سوق می‌دهد، پس از او اطاعت کرده و فرمانش را می‌برد. و نیز اگر قافله‌ی شتران یک‌صد شتر هم باشد، طفلی صغیر می‌تواند آنها را حرکت دهد. پس پاک و منزّه خدایی است که این را برای بندگانش مسخر کرده است. <sup>(۱)</sup> «فَنَهَا رَكُوبَهُمْ وَ مِنْهَا يَأْكُلُونَ» از بعضی از این حیوانات در سفرها، سواری می‌گیرند و به وسیله‌ی آنها بارهای سنگین را حمل می‌کنند؛ مانند شتر که به کشتی بیابان و خشکی معروف است. و از گوشت بعضی استفاده می‌کنند از قبیل گاو، بز و گوسفند. «وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبٌ» غیر از سواری و خوردن گوشت، از آنها فوایدی متعدد می‌برند. از قبیل پوست و پشم و کرک، و نیز از آنها فایده‌ی نوشیدنی می‌برند؛ یعنی شیر آنها را می‌نوشند: «مَنْ بَيْنَ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ». «أَفَلَا يَشْكُرُونَ» آیا در مقابل این نعمت‌های ارزشمند، پروردگار خود را سپاسگزار نمی‌شوند؟ منظور برشمردن نعمت‌ها و اقامه‌ی دلیل بر آنها می‌باشد. آنگاه آنها را توبیخ کرده و در مورد پرستش بت‌ها که نه قدرت شنیدن دارند و نه از آنها نفعی می‌خیزد، شدت عمل نشان داده و آن را به عنوان اوج نافرمانی و گمراهی تلقی کرده است و می‌فرماید: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ» مشرکین خدایانی را از سنگ پرستش کرده به این امید که آنان را یاری دهند و انگهی آنها ناشنوا و بی‌زبانند. فریاد را نمی‌شنوند و درخواست را اجابت نمی‌کنند. «لَا يَسْتِطِيعُونَ نَصْرَهُمْ» این خدایان مزعوم به هیچ وجه قدرت نصرت و یاری آنها را ندارند. نه به طریق شفاعت و نه به طریق یاری رساندن. «وَهُمْ لَمْ يَجِدْ مُحْضَرُونَ» این مشرکین در تعصب و دفاع برای بت‌های خود مانند سربازند و هر چند که سودی از

آنها نمی خیزد، اما جان و مال خود را در راه آنها فدا می کنند. قتاده گفته است: در دنیا مشرکین به خاطر بت ها قهر و کین دیگران را در دل می گیرند، وانگهی بت ها برای آنان سودی نمی آورند و شری را از آنان دفع نمی کنند، بلکه فقط بت هستند و بس، و مشرکین انگار خدمتگزار آنها می باشند.<sup>(۱)</sup> و قرطبی گفته است: آنها این همه آیات قدرت ما را مشاهده می کنند، آنگاه به غیر از ما خدایانی اتخاذ می کنند که توانایی انجام دادن چیزی را ندارند و کافران از آنها حمایت و محافظت می کنند. بدین ترتیب همچون سربازان آنها هستند در صورتی که بت ها نمی توانند آنان را یاری دهند.<sup>(۲)</sup> ﴿فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ﴾ از این که تو را تکذیب می کنند افسرده خاطر مشو، و از این که تو را به شاعری و سحر متهم می کنند، غمگین مباش. بدین وسیله خاطر پیامبر ﷺ را تسلی داده است. در اینجا سخن خاتمه می یابد. سپس می فرماید: ﴿إِنَّا نَعْلَمُ مَا يَسْرُونَ وَ مَا يَعْلَنُونَ﴾ ما به نهفته های نهاد آنها آگاهتریم، و از گفتار و اعمال ظاهری آنها اطلاع داریم و به خاطر آن، آنها را مجازات می کنیم. و بس است که خدا بر همه چیز آگاه است. آنگاه دلایل قاطع و روشن بر تحقق حشر و نشر را اقامه کرده و گفته است: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ﴾ استفهام انکاری است و برای توبیخ و سرزنش آمده است. یعنی آیا انسان کافر با دیده ی عبرت بین نمی نگرد و درباره ی قدرت خدا نمی اندیشد تا دریابد ما او را از چیزی پست و ناچیز یعنی نطفه خلق کرده ایم که از مجرای ناپاکی بیرون می آید؟ ﴿فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مَبِينٌ﴾ پس به ناگاه به صورتی شدید در خصومت و جدل به ناحق قیام می کند و با خدایش از در دشمنی در می آید و قدرتش را انکار و حشر و نشر را تکذیب می کند. آیا خدایی که قادر است

۱- این نظری است که طبری آن را ترجیح داده است. طبری ۲۳/۲۰.

۲- قرطبی با کمی اختصار ۵۶/۱۵.

انسان را از نطفه خلق کند قادر نیست باری دیگر به هنگام حشر او را زنده کند؟ مفسران گفته‌اند: در مورد «أبی بن خلف» نازل شده است که استخوانی پوسیده را آورد و آن را در مقابل پیامبر ﷺ خرد کرد و به تمسخر گفت: ای محمد! آیا تو گمان می‌کنی بعد از این که مردیم و مانند این استخوان پوسیده و متلاشی شدیم، خدا دوباره ما را زنده می‌کند؟ پیامبر ﷺ به او گفت: بله، خدا تو را زنده می‌کند و به دوزخ می‌فرستد.<sup>(۱)</sup> ﴿وَضَرْبَ لَنَا مِثْلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ﴾ این کافر به وسیله‌ی استخوان پوسیده برای ما مثل زده است و بعیذ می‌داند که خدا بعد از مرگ دوباره انسان را خلق کند و فراموش کرده است که ما او را از نطفه‌ای ناچیز خلق کرده و جان را در آن دمیدیم. خلقت و آغاز خود را فراموش کرده است در صورتی که جوابش در وجود خودش آماده می‌باشد. ﴿قَالَ مَنِ بِحَيِّی الْعِظَامُ وَ هِیَ رَمِیمٌ﴾ این کافر گفت: چه کسی این استخوان پوسیده و متلاشی شده را زنده می‌کند؟ صاوی گفته است: یعنی سخنانی آورده است که در غرابت و شگفتی صورت مثل را دارد؛ چون قدرت ما را با قدرت خلق مقایسه کرده است.<sup>(۲)</sup> ﴿قُلْ یَحِیْیَہَا الَّذِیْ اَنْشَاْہَا اَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ ای محمد! به عنوان سرزنش و ساکت کردن به آن کافر بگو: هر آن که آن را از نیستی ایجاد کرده است باز او را خلق و زنده می‌کند، و فردی که بار اول آن را ابداع کرده است، آن را زنده می‌کند. پس آن که قدرت آغاز را دارد، قدرت اعاده را نیز دارد. ﴿وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ﴾ و او می‌داند چگونه خلق و ابداع کند، پس زنده کردن اجساد بعد از فنا و نابودی بر او مشکل نیست. ﴿الَّذِیْ جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ نَارًا﴾ هر آن که با قدرت خود از درخت سرسبز، آتش سوزنده را خلق کرده است انجام دادن مقصود بر او مشکل و ممتنع

۱- در البحر آمده است: درباره‌ی «عاص بن وائل» نازل شده است اما اصح آن است که درباره‌ی «أبی بن خلف» نازل شده است.

۲- صاوی ۳/۳۳۱.

نیست و زنده کردن استخوان‌های پوسیده و خلقت دوباره‌ی آنها او را ناتوان و درمانده نمی‌کند.<sup>(۱)</sup> ابوحیان گفته است: خدای متعال مطلبی جالب‌تر و عجیب‌تر از خلق انسان از نطفه را به آنها یادآور شده است که عبارت است از به وجود آوردن چیزی از ضد آن، و آن عبارت است از روشن کردن آتش از درخت سبز. آب آتش را خاموش می‌کند اما با وجود این آتش از چیزی بیرون می‌آید که شامل آب است. عرب‌ها آتش را از شاخه‌ی گیاهان روشن می‌کنند. و در مثل آنها آمده است «در هر چیز آتش هست، و شاخه‌ی گیاهان با عظمت و ممتازند».<sup>(۲)</sup> شاعر چه نیکو گفته است:

جمع النقیضین من أصرار قدرته      هذا السحاب به ماء به ناز

«جمع کردن دو نقیض از اسرار قدرت خدا می‌باشد، این ابر را بنگر که در آن آب و آتش مقرر است».

﴿فَإِذَا أَنْتُمْ تَوْقِدُونَ﴾ که شما از این سبزه درخت آتش روشن می‌کنید. ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾ آیا آن‌که آسمان و زمین را با آن حجم بزرگ و عظمت خلق کرده است قادر نیست اجساد انسان را بعد از نابودی دوباره خلق کند؟ ﴿بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾ بله! همو بر چنین امری قادر است و همو خالق و ابداع‌کننده است و به همه چیز دانا است. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ هیچ چیز برای خدای عزوجل مشکل و سخت نیست؛ زیرا فرمانش در بین «کاف و نون» قرار دارد، و هر وقت چیزی را اراده کند، بدون هیچ‌گونه تلاش و خستگی به وجود می‌آید، و مستلزم هیچ‌گونه تکلیف و تلاشی نمی‌باشد. ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ خدای جلیل و با عظمت که ملک وسیع در قبضه‌ی قدرتش قرار دارد از

تمام صفات نقص منزّه و مبرا می‌باشد، و همو بر همه چیز اقتدار کامل دارد. ﴿وإليه ترجعون﴾ و سرانجام تمام خلائق برای حساب و جزا فقط نزد او برمی‌گردند... خداوند سوره‌ی مبارک را با این پایان جالب که بر کمال قدرت و عظمت ملک و تسلطش دلالت دارد، و نیز این‌که تک و تنها خالق تمام عالم هستی است، خاتمه داده است.

نکات بلاغی: ۱- ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ... وَأَنْ أَعْبُدُونِي﴾ متضمن طباق سلب است.

۲- ﴿أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾ و ﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ﴾ متضمن استفهام انکاری است.

۳- ﴿مُضِيًّا... وَيَرْجِعُونَ﴾ و ﴿يَسْرُونَ وَيَعْلَنُونَ﴾ حاوی طباق است.

۴- ﴿وَهُمْ لَمْ يَجِدْ مُحْضَرُونَ﴾ شامل تشبیه بلیغ است.

۵- در ﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ﴾ و ﴿فَنَهَا رُكُوبَهُمْ﴾ خاص بعد از عام آمده است.

۶- ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا﴾ و ﴿يَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ متضمن مقابله می‌باشد.

۷- ﴿مَّا عَمِلْتَ آيِدِينَ﴾ متضمن استعاره‌ی تمثیلی است. (۱)

۸- ﴿خَصِيمٍ مَّبِينٍ﴾ و ﴿الْخَلَاقِ الْعَلِيمِ﴾ با صیغه‌ی مبالغه آمدند.

۹- ﴿أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ شامل استعاره‌ی تمثیلی می‌باشد. (۲)

فواید: ملکوت صیغه‌ی مبالغه است و معنی آن عبارت است از ملک وسیع و تام، مانند «جبروت» و «رحمت» که معنی مبالغه می‌دهد.

۱- شیخ زاده ۱۴۰/۳.

۲- به کتاب «تلخیص البیان فی مجازات القرآن» تألیف شریف رضی ۱۹۲/۱ مراجعه کنید.



**یاد آوری:** علامه ابن کثیر گفته است: به اثبات نرسیده است که پیامبر ﷺ در روز خندق از شعر عبدالله بن رواحه تقلید کرده و گفته است: «اللهم لولا أنت ما اهتدینا» و در روز حنین هنگامی که بر استرش سوار بود، گفت: «أنا النبی لا کذب، أنا ابن عبدالمطلب» و فرموده‌ی «هل أنت إلا أصبح دمیت و فی سبیل الله ما لقیته»، بلکه تمام اینها به طور اتفاقی رخ داده است و پیامبر قصد گفتن شعر را نداشته بلکه خود به خود از زبانش جاری شده است. و تمام این مطالب از فرموده‌ی خدا درک و فهم می‌شود که می‌فرماید: ﴿وما علمناه الشعر وما ينبغي له﴾! <sup>(۱)</sup> به دقت در آن بیندیش که نفیس است.



